

خانه از پای‌بست ویران است

بابک بلوچ

با اوج گرفتن مبارزات کارگران و دیگر زحمتکشان به همراه گسترده‌تر شدن و ژرفش بیش از پیش مبارزات دانشجویی، ما با شدت و عریانی هر چه حیوانی‌تر مجازات‌ها و شکنجه‌های رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی مواجه هستیم.

زمانی استعمارگران انگلیسی در هند در شرح و گزارش اعمال شنیع و ضد انسانی خود می‌نوشتند: "حیات و ماشائشان در دست ماست و خاطر جمع باشید، شفقت در کارمان نیست".

"روزی نمی‌گذرد بی آن که ۱۰ تا ۱۵ نفر از آن‌ها (افراد غیر مبارز) را مجازات نکنیم".

افسری با هیجان می‌نویسد: "هلمز آن‌ها را دوجین دوجین و به طور "فله‌ای" دار می‌زند".

دیگری با اشاره به اعدام خودسرانه جمع زیادی از بومیان می‌گوید: "بعد، نوبت تفریح به ما رسید".

سومی می‌گوید: "دادگاه‌های صحرایی‌مان را روی اسب تشکیل می‌دهیم و هر سیاه سوخته‌ای که به تورمان خورد یا دارش می‌زنیم یا یک گلوله حرامش می‌کنیم".

از بنارس خبر می‌رسد که ۳۰ نفر "زمیندار" (مأمور وصول مالیات) فقط به ظن همدردی با هم میهنان‌شان، به دار کشیده شده‌اند و چندین روستا تماماً و به همین انگیزه ویران و خاکستر شده‌اند. افسری از بنارس در نامه‌ای که متن آن در تایمز لندن به چاپ رسیده می‌گوید: "نیروهای مسلح اروپایی به شیاطینی در برابر بومیان تبدیل شده‌اند". (مارکس، سال ۱۸۵۷، لندن).

اکنون بیش از ۱۵۰ سال از آن دوران می‌گذرد ولی حامیان جامعه‌ی طبقاتی و جیره‌خواران سفره ننگین و رنگین امپریالیسم، همچنان در ملاء عام و بوسیله عمال نظامی و غیر نظامی خود با اسلحه‌ی سرد و گرم از قبیل تفنگ و قمه و چماق و پنجه بوکس و غیره به جان مردم می‌افتند و درست مثل افسران انگلیسی چه در هند آن زمان و یا چون اکنون در عراق و در دیگر جاها هر به اصطلاح "سیاه سوخته‌ای" که در خیابان‌های شهرهای ایران به تورشان خورد به زیر ضربه‌های وحشیانه‌ی خود می‌گیرند.

آنچه که در این اواخر بیشتر به چشم می‌خورد مجازات‌های کارگران و زحمتکشان در ملاء عام می‌باشد. کارگرانی که پس از ماه‌های طولانی کار و یا به قول انگلس رنج بردن در یک "سیستم منظم عرق ریختن" حقوق معوقه‌ی خود را می‌طلبند و یا برای دریافت کوچکترین حقی با شدیدترین مجازات‌ها روبرو می‌شوند، عملاً به چشم می‌بینند و به طور روزمره حس می‌کنند که این دستگاه طاعون‌زده‌ی سرمایه‌داری نه تنها از انقلابیون وحشت دارد، بلکه بیش از آن، از زحمتکشان سرتاسر کشور در هراس دائمی به سر می‌برد و از همین روست که کوچکترین اعتراضات آن‌ها با شدیدترین عکس‌العمل‌های رژیم جلااد جمهوری اسلامی و عمال جنایتکارش روبرو می‌شوند. حمله کردن به محیط‌های کارگری و به تجمعات آن‌ها به وسیله‌ی لمپن‌های گردن کلفت و قاتلان حرفه‌ای رژیم آخوندی، شلاق زدن‌های کارگران و زحمتکشان در ملاء عام به جای پرداخت کردن حقوق معوقه‌ی آن‌ها، دستگیری و شکنجه‌ی خانواده‌های کارگران و زحمتکشان، اخراج‌های دلبخواهی عناصر به اصطلاح نامطبوع از محیط کارگری، تعقیب، بازداشت و زندانی کردن افرادی که مظنون به تماس با محیط‌های آشوب‌زده‌ی کارگری باشند و خلاصه به کار انداختن تمامی دستگاه‌های مجهز و تعلیم دیده‌ی جاسوسی، پلیسی و جلادهای ماهر وزارت اطلاعات و امنیت کشور برای ردیابی و خفه نمودن اعتراضات کارگران و دیگر زحمتکشان نمونه‌های عملکردهای حیوانی جنایتکاران وابسته به امپریالیسم و عاملان پر جیره و مواجب آن در منطقه در برخورد با شورش‌ها و انقلابات می‌باشند.

اگر زمانی خمینی جنایتکار به حيله و نیرنگ از حقوق زحمتکشان حرف می‌زد و می‌گفت که محمد دست کارگر را بوسید و این را نشانه‌ی ارج کارگر تلقی می‌نمود، امروز که نزدیک به سه دهه از حکومت به اصطلاح اسلامی عدل خمینی و همپالکی‌هایش می‌گذرد شاهد رویش بیش از پیش همین کارگران در معارضه

و مبارزه با این رژیم و کشتار و شکنجه زندانی کردن همین کارگران در رژیم این گونه منجی‌های دروغین هستیم.

در دورانی که مواظظ اخلاقی رژیم و لفاظی‌ها و مغالطه‌های غیرمنطقی و توهم‌آفرینی‌های کودکانه‌عاملانش دیگر نمی‌توانند بر حقیقت موحش و پلشت رژیم سرتاپا وابسته‌ی جمهوری وحشیان اسلامی پرده‌ی ساتر بکشند، ما با چهره واقعی آن یعنی زندان و شکنجه و غارت و تجاوز و اعدام هر روزی خلق‌های در بند ایران مواجه هستیم.

اتخاذ تصمیم‌ها و تدابیر امنیتی شدید در مجامع عمومی و به ویژه محیط‌های دانشجویی و سخت‌تر از همه این‌ها در محیط‌های کارگری همراه با تشدید چپاول دسترنج عرق ریختن‌های ماهانه‌ی کارگران و زحمتکشان به یکی از سیاست‌های عمومی دولت تبدیل شده است. اگر پیش‌ترها، حتی برای امتحان هم که شده سعی در تطمیع نمودن مخالفان می‌کردند ولی با شکست خوردن این سیاست و تبدیل شدن این تهدیدات به تهدیدات و تبدیل شدن این تهدیدات به اعمال جنایتکارانه دیگر بر هیچ ساده‌لوح اصلاح‌طلبی هم پوشیده نیست که این خانه نزدیک به ۳۰ سال است که از پای‌بست ویران است و تنها راه مقابله با آن از پای انداختن و ویران کردن کل نظام در جریان یک انقلاب اجتماعی و تسلیح عمومی برای درهم شکستن دستگاه‌های سرکوب آن می‌باشد.

اگر مقوله‌ی جهانی شدن دارای مضمونی باشد و اگر این مضمون از یک واقعیت سخن می‌گوید و اگر تبعات چنین جهانی‌شدنی از نتایج منطقی آن به شمار می‌آیند پس ظلم و جنایتی هم که به طور شبانه‌روزی نای نفس کشیدن را از مردم بازستانده و حق انسان بودن را از آن‌ها سلب نموده نیز از تبعات چنین جهانی‌شدنی و نشانگر وابستگی عینی و واقعی سرتاپای کل رژیم مخوف اسلامی می‌باشد. دست‌اندازی‌های سرمایه‌ی جهانی و چپاول نمودن ثروت ملت‌های پیرامونی از دیگر نتایج جهانی‌شدن هستند. بیهوده نیست که غارت جان و مال مردم این ملت‌ها به دست دولت‌های خود آنان انجام می‌شود زیرا این دولت‌ها به مثابه‌ی دست‌ان امپریالیسم جهان‌خوار بر هر چه که ارزشی برای ر بوده شدن داشته باشد چنگ انداخته و هر صدائی را که به اعتراض برآید خفه می‌نمایند. در این میان آن چه که برای سرمایه‌های جهانی اهمیت فوق‌العاده دارد بازتولید این روابط و تضمین‌های عملی برای چنین بازتولیدی می‌باشد.

از بین بردن حرفه‌های محلی، جلوگیری از رشد صنعت ملی و وابسته نمودن آنان به واردات صنعتی از کشورهای امپریالیستی، ادغام کشورهای وابسته در سیستم اقتصادی - سیاسی امپریالیستی، گسترش سرمایه‌ی انگلی و زالوصفت تجاری و حمایت مستقیم و غیرمستقیم از رژیم‌های وابسته از انواع سیاست‌های امپریالیستی برای تأمین بازتولید تسلط بر هستی ملت‌ها می‌باشد. به موازات این سیاست‌هاست که دولت‌های وابسته و رژیم‌های جنایتکاری چون رژیم جمهوری اسلامی دقیقاً در راستای تأمین تسلط خود و تسلط سرمایه‌ی جهانی با ترور، زندان، اعدام و شکنجه‌ی خلق‌ها و با غارت دستاوردهای اقتصادی آن‌ها عملاً به حامیان امپریالیسم خونخوار و عمال منطقه‌ای آن تبدیل می‌شوند. فراموش نکنیم که پرخاشگری‌های امپریالیسم و چنین رژیم‌هایی با یکدیگر به منازعات خانوادگی بیشتر شبیه است تا به تقابل‌های واقعی و تضادهای حل‌ناشدنی میان آن‌ها. اگر امپریالیسم و جهانی‌شدن یوغ سرمایه خود را در ستاندن جان و هستی اجتماعی و فرهنگی انسان‌ها نشان می‌دهد، این خود جز در عرصه ملی ظاهر نمی‌گردد. انسان‌ها نه در انتزاعی به عنوان جامعه‌ی ملل یا محیط فراملی انسان‌ها بلکه دقیقاً در محیط‌های جغرافیائی خاصی و در شرایط ویژه‌ی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خاصی‌ست که جان می‌بازند. حل این معضل و مبارزه با آن نیز علی‌الاصول بر بنیان‌های تضادهای ویژه‌ی این شرایط خاص و ویژه است که امکان‌پذیر می‌باشد. نیروهای متقابل و درگیر در چنین اوضاعی، علیرغم بسیاری تأثیرات پیرامونی و بین‌المللی، عوامل اصلی دگرگونی‌های بنیادی آن می‌باشند. فقط در حل این تقابلات و تضادها در عرصه‌های ملی و نابودکردن قدرت‌های واپس‌گراست که این تضادها به حل راستین و به فرجام بنیادین خویش نائل می‌گردند.